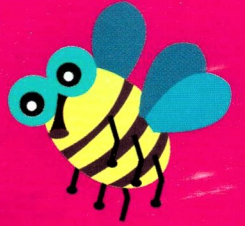


به نام خدا



۲۲۲ قصه

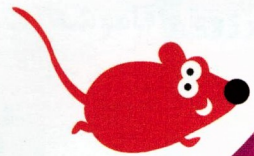
از دنیای

حیوانات

برای بچه‌ها



جمعی از نویسندگان ترک
ترجمه‌ی داوود وفایی



۱ حفاظت از کفشدوزک

امروز صبح کفشدوزک، خیلی گرسنه بود. البته، این مسئله برای کفشدوزک‌ها معمولی است. به دوستانش گفت: «قرارمان نزدیک گل‌های پرچین باشد. در آنجا حشره‌های لذیذی هست.»
هوشیارترین حشره که مینوس نام داشت، به دوستانش گفت: «مراقب باشید! کفشدوزک‌ها نزدیک می‌شوند.» در یک لحظه همه‌ی حشرات آن نزدیکی سعی کردند خود را در پشت او پنهان کنند. مینوس کلافه شده بود. می‌خواست درباره‌ی این موضوع با کفشدوزک حرف بزند. گفت: «خانم برای شما یک فکر دارم.»

کفشدوزک بدون اینکه گرسنگی خود را پنهان کند، گفت: «چه فکری؟ نکند می‌خواهی خال‌هایم را بشماری و صبح‌ها در رختخواب برایم صبحانه بیاوری؟»

مینوس گفت: «فکرم که از اینها بهتر است. من و دوستانم از شما حفاظت خواهیم کرد. این طوری اگر زنبور یا موشی نزدیک شود، ما به شما خبر خواهیم داد.»

کفشدوزک از این فکر خوشش آمد. از آن به بعد همیشه حشره‌ای دنبال کفشدوزک می‌رفت و مواظب او بود.

